دفاع از حقوق زن

نگاهی از این سو

بحث دفاع از حقوق زن به صورت افراطی (فمنیسم یا زن گرایی) در سالهای اخیر، در گستره ای قابل ملاحظه مطرح شده و به پیروی از حرکتهای مشابه در غرب، در کشور ما نیز داغتر و تندتر شده است. افزون بر برخی مجلات تخصصی، برخی از روزنامه ها ومجلات غیر تخصصی نیز توجه ویژه ای به این بحث داشته و دارند. فضای حاکم بر این مبحث، دفاع از حقوق زن است; و لازمه آن اینکه تاکنون این حقوق پایمال شده و اکنون باید احیا و بدان رسیدگی شود! آنچه روشن نیست، تعریف این حقوق و تحدید مبانی آن است. ترسیمی از وضعیت گذشته یک سوی ماجرا و تحدید و تعریف وضعیت مطلوب، سوی دیگر آن است. در این میان جوّسازی و جلوه گری بیش از هر چیز خودنمایی می کند; به طوری که فشار تبلیغاتی در این زمینه و بهره برداری های فرهنگی و سیاسی از آن، بیش از حد متعارف و بالاتر از نمونه های ارائه شده بوده و نشان از آن دارد که ماجرا به این سادگی پایان پذیر نیست. در این میان، یک چیز روشن است و آن تحت فشار قرار گرفتن فقه اسلامی در زمینه حقوق خانواده، آن هم برای تغییر است; تغییر در راستای نگرشهای عصر جدید و بر پایه تعریف جدیدی که در دنیای جدید از زن به دست داده می شود. این جدای از تبعات منفی برخاسته از این مسأله است; آن گونه که، دفاع از حقوق زن به صورت یک ابزار سیاسی در دست گروهها و جریانهای مختلف درآمده و با انگیزه های مختلف به این بحث دامن زده می شود.

ص: ۷۹

سؤال این است: زن مسلمان به دنبال چیست؟ چه چیز را در جامعه گذشته فاقد آن بوده و اکنون در پی تحصیل آن است؟ آیا آنچه را داشته یا نداشته، بر اساس مبانی درستی بوده یا نه؟ آیا تغییری که در انتظار آن است، بر اساس همان مبانی درست است یا نه؟ البته به طور مداوم وعده حفظ سنتها و شخصیت اسلامی زن مسلمان داده می شود; اما افق نامعلوم این حرکت و تحوّل، و ناپیدایی آینده تعریف ناشده، انسان را به شک می اندازد. این فشارها که بیشتر از سوی نوگراها دامن زده می شود، با توجه به فضای ذهنی آنها، منشأ اندیشه های نوی آنها و سمت گیری فرهنگی آنها در پذیرش حقوق بشر جدید، شک انسان را بیشتر می کند.

پرسش دیگر آن است: پایان این حرکت کجاست و ماجرا به کجا خاتمه خواهد یافت؟ به نظر می رسد اگر پاسخ را از نوگراها بخواهیم، دست کم برخی از آنان خواهند گفت: می بایست اندکی صبر کنید تا ببینیم از دنیای جدید چه خبر تازه ای و چه اندیشه نوینی می رسد.

بی راه نخواهد بود اگر به زمینه این مسأله نگاهی بیفکنیم. بی تردید باید گفت: طرح این مسأله، یک طرح غربی است نه اسلامی. و ما ناخواسته در دام آن افتاده ایم. این مطلب نیازمند شرح مختصری است:

در حال حاضر مهمترین مسأله در امر توسعه که امروز به یک شعار غیر قابل تردید درآمده، رویکردی است که ما به تحولات غرب داشته ایم; بویژه به اندیشه هایی است که در یک دهه اخیر پس از تک قطبی شدن جهان ـ حداقل از نظر فرهنگی ـ پدید آمده است. عده ای اصرار دارند تا ما را وارد عرصه های جدید فرهنگی کرده و اندیشه های نو را به عنوان اندیشه هایی که بشر در پذیرش آن ناگزیر است، بر ما تحمیل کنند. در اینجا دو عامل فشار در کار است; یکی اصراری که به طور طبیعی از ناحیه غربی ها در جهت اصلاحات بر ما وجود دارد; دوم عوامل درونی که با اختیار و انتخاب، ما را به این سمت و سو سوق می دهد. در حال حاضر همه عوامل دست به دست هم داده اند تا ما را وارد دنیای جدیدی بکنند و به هر زبانِ ممکن، زبان و زمان دنیای جدید را بر ما تحمیل کنند. در اینجا گاه صحبت از حفظ سنتها به میان می آید; اما مقصود آنها از این شعار چیزی شبیه شعارهایی است که حتی غربی ترین کشور غربی مانند فرانسه نیز حفظ آنها را توصیه می کند و علاقه به ماندگاری آنها دارد.

ص: ۸۰

در این قبیل توصیه ها، بحث از برخی از مسائل فرعی سنتی است که اصولا بود و نبود آنها لطمه چندانی به حضور قاطع فرهنگ غربی وارد نمی کند. در نگاه اینها تمام آنچه در سیستم حقوقی و ارزشی ماست، باید مطابق و هماهنگ با اندیشه های جدید باشد; اما به فرض، این که سنّت خواستگاری یا جشن عروسی یا چیزی شبیه اینها، باید به عنوان سنّت محفوظ بماند، چه سودی دارد. بود و نبود این قبیل سنت ها که بسیاری از آنها ریشه دینی نیز ندارد و تنها عرفی است، چه ضرری به تمایلات غربگرایانه ما دارد؟

به هر روی ما در معرض یک فشار جدی از سوی عوامل خودی هستیم; کسانی که زبان دنیای جدید را، زبان تفاهم و آشتی دانسته، درک متقابل را راه حل نهایی می کنند. تصور اینکه یک فرهنگ غالب با یک فرهنگ مغلوب که در درازای چندین قرن در برابر هم بوده اند، به تفاهم برسند، آنهم به چه قیمتی و با از دست دادن چه چیزهایی، البته آسان نیست. دست کم اگر شرایط برابری در میان بود، امکان آن وجود داشت که از چنین تفاهمی سخن گفت.

می دانیم این تفاهمی است که غرب به کمک آن قصد تحمیل خواسته هایش را دارد، یعنی تفاهم یکطرفه و البته با استفاده از همه اهرم های فشار و مهم تر از همه، از طریق اتحادیه اروپا در درجه نخست و یونسکو در مرحله بعد.

به طور معمول عوامل داخلی که شیفته فرهنگ جدید هستند، گرایشی جز این ندارند که فرهنگ خود را تأویل بر فرهنگ جدید کرده و راه را برای ورود هر چه بیشتر در آن فراهم کنند. در این سیاست فرهنگی، به هر نوع شباهت صوری فرهنگی تمسک می شود تا به نوعی تمایل به فرهنگ جدید در نیروهای داخلی نیرومندتر شود. مثلا اگر قرار است

تکثرگرایی دینی که اصلی اصیل از اصول تمدن جدید است و همه اندیشه ها را به طور نسبی در صراط مستقیم می داند، به عنوان یک اصل دینی عرضه شود، به راحتی با مبحث وحدت ادیان یا تمایل اسلام به پیوند با اهل کتاب بر سر اصل توحید استناد می شود; در حالی که آن اصل قرآنی با این اصل غربی از کفر تا توحید فاصله دارد.

تمایل به چنین گرایشی در طول بیش از یکصد سال در میان متجددین مسلمان مطرح بوده است; کسانی که از یک سو شیفته فرهنگ جدید بوده اند و از سوی دیگر تمایلات دینی داشته اند. بسیاری به بخش دوم، اعتقادی نداشته اند و تنها برای فریب مؤمنان و متدیّنان دست به این قبیل استدلالها زده اند.

در مسائل مربوط به زنان نیز همین گرایش وجود دارد. بخشی از مسائل توسعه فرهنگی که به معنای قرار گرفتن در گردونه فرهنگ جدید عالمگیر است، مربوط به مسأله زن است. زمینه های بهره برداری از این مسأله سبب حساسیت موضوع شده است. تمایلی که به طور کلی در اصل این سیاست فرهنگی وجود دارد، رفتن به سمت نگرشی است که در آن سوی عالم حاکم است. اگر بحث از حق و باطل و درست و نادرست، صرف نظر از تمایلات عصر جدید بود، باز امید آن بود که بر اساس تعریفی خاص از حق و باطل ودرست و نادرست، از اصلاح و تحول و بازنگری صحبت کرد; اما اصولا بیشتر کسانی که این مسائل را مطرح می کنند، قبل از هر چیز تحت تأثیر حرکت پدیدآمده در غرب، اصل تحول را پذیرفته اند، آن هم تحول به سوی ارزشهای تعریف شده عصر جدید. آنها یکسره **داشت**های خود را اعم از آنچه دینی یا عرفی بوده، پشت سر گذاشته و به سرعت خواهان ترقّی و تحوّل و تکاملند. گویی کسی تردید ندارد که وضعیت باید عوض شود، آن هم به سود و به سوی تمدن جدید غربی، صرف نظر از اینکه با هویت دینی ما، با عرفیات مقبول میان مردم ما، با ارزشهای سنتی و جهت گیری کلی ما توافق داشته باشد یا نه. در این گرایش، انتقاد از گذشته بلکه انکار آن، یک اصل است و برای این کار هیچ لزومی به اینکه از جنبه های مثبت داشت ها صحبت شود وجود ندارد، بلکه تنها و تنها انتقاد از محدودیت ها و نقص هاست، آن هم محدودیت هایی که در تعریف جدید از زن مطرح شده و به اعتقاد اینان باید هر چه زودتر از بین برود.

جنب و جوشِ تحوّل و توسعه در این زمینه، رنگ غالب تمامی یا بخش اعظم مطالبی است که در نشریات وابسته به این گروه مشاهده می کنیم. در این نگرش، به زن به عنوان موجودی که به طور دائم در فرهنگ گذشته ـ که پایه و اساس آن نگرش دینی بوده ـ مورد تهاجم و محدودیت و مصیبت بوده، نگاه می شود. برای این کار، غربی ها مواد و خوراک لازم را فراهم کرده و می کنند. یک شرکت انتشاراتی به ریاست بتی محمودی ـ نویسنده کتاب بدون دخترم هرگز ـ که از چند سال پیش او را می شناسیم، تنها دست به انتشار آثار زنانی می زند که در دنیای اسلام از مصیبت های خود سخن گفته اند. تأسیس چنین مرکزی بی شبهه نشانگر آن است که غرب روی این مسأله انگشت نهاده و از آن به عنوان یک اهرم فشار استفاده می کند.

در تمام این مسائل، یک جنایت فرهنگی نیز صورت می گیرد و آن اینکه غرب از

یک سو تلاش می کند روی این قبیل مسائل به عنوان ارزش های فرهنگی مستقل تکیه کند و حساب آنها را از واقعیت **سلطه** جدا کند; و از سوی دیگر وقتی این قبیل ارزش ها از نظر تئوریک پذیرفته شد، اصرار بر تحقق آنها داشته و از آن به عنوان بهانه ای برای تقویت سلطه سیاسی خود بهره می گیرد. انتظار آن را نیز باید داشت که نهادهای مربوطه در غرب، جوایزی را برای کسانی که در اینجا سنگ ارزش های آنها را به سینه می زنند، در نظر بگیرند و فشار تبلیغی خود را به فرهنگ اسلامی ایران فزونی دهند.

در این سوی، ما جدای از روشنفکران غیر دینی، گرفتار روشنفکری دینی نیز هستیم که ارزشهای جدید غربی را به عنوان ارزش های انسانی و اسلامی پذیرفته وتلاش در تطبیق آنها با دین دارد. این طایفه دین را می پذیرد; اما دینی که ارزش های جدید را برای انسان جدید مورد تأیید قرار دهد. به همین دلیل، از بخشهای زیادی از دین صرف نظر کرده از آنها سخنی نمی گوید; اگر کسی مطلبی از ناگفته ها را ابراز کند با چماق های فکری عصر جدید مورد حمله و هجوم قرار می گیرد; در نتیجه بخشی از دین از صحنه کنار می رود.

راستی زن مسلمان ما به کدام سوی می رود؟ چه آینده تعریف شده ای را انتظار می کشد؟ در تغییر و تحولات عصر جدید چه جایگاهی را طلب می کند؟ در این سمت گیری نگاهش به زن غربی است با اندکی اصلاحات! یا به اسوه های اصیل دینی؟

یک اصل در این رویکرد باید پذیرفته شود و آن اینکه ما تنها و تنها بر اساس آنچه که در دین در تبیین جایگاه زن و تعیین تکلیف برای وی آمده است، باید تصمیم بگیریم و در این جهت اکراهی از پذیرش حق نداشته باشیم، حتی اگر به مذاق ما تلخ آید. در چنین چارچوبه ای می توان در حدی که اجتهاد دینی اجازه می دهد، سخن تازه گفت; آن هم نه آنکه بنای مجتهد ما بر آن باشد که حتماً سخن جدید و تازه بگوید. واقعیت آن است که برخی مجتهدنمایان جدید ما، وقتی اظهارنظر می کنند، تمایل بدان دارند که در راستای نگرشهای جدیدی که به زن شده، مطالب تازه ای ارائه دهند. به عنوان مثال ملاحظه می شود که تنها در یک مصاحبه، چندین حکم فقهی اجماعی زیر سؤال برده می شود و اعلام می گردد که: به نظر من اگر در این موارد، فقها و حقوق دانان تجدید نظر بکنند و مجدداً با «**دیدی باز**» وارد مسائل شوند، «**کثیری**» از این حکام تغییر می کند.[1]

ص: ۸۳

مقصود از دید باز چیست؟ این پذیرفتنی است که استنباط های فقهی ممکن است مختلف باشد، اما آیا ممکن است در برابر اجماع تمامی فقهای اسلام، اعم از شیعه و سنی که اجماعشان هم ناشی از نصوص شناخته شده ای است، حکم جدیدی که دلخواه روشنفکری دینی است، عرضه کرد؟ دید باز چیست و چه اندازه کارساز است. می دانیم که باب توجیه فراخ است و گشاد. اگر قرار باشد با تحلیل های ذهنی و لفاظی های شاعرانه آیه و قرآن هم توجیه شود، در آن صورت نه برای این

---

۱. مجله فرزانه، شماره ۸، ص۱۰، گفتگو با عنوان «تعامل و تعارض بین فقه و حقوق بشر.»

قبیل آیات فقهی، حتی برای دیگر محکمات قرآنی نیز جای ارائه «**برداشتها**» باز می ماند; بویژه اگر با «**دید باز**» به آنها نگاه شود. در آن صورت چه اصل یا اصولی برای کنترل وجود دارد؟

تغییر در احکام فقهی گذشته بدین معنا نیست که ما در عصر جدید، تنها در یک بحث در عرصه مسائل زنان، یکجا چندین حکم فقهی که تقریباً بلکه تحقیقاً مورد اتفاق نظر تمامی فقهای اسلام است عوض کنیم. بی شبهه در این قبیل موارد، تغییر از باب استنباط های سنتی علما و فقها نیست. این در حالی است که این **دید باز** که عبارت دیگری از رسوخ ارزشهای دنیای جدید است، یکباره سبب چنین تحولی می شود. در سالهای اخیر شاهد تأثیر این دید باز در عرصه معرفت دینی بوده ایم و دیده ایم که چطور با ارائه یک نظریه، نیمی از دین باطل اعلام می شود.

البته باید اعتراف کرد که در گذشته، عرف سایه بر برخی از استنباط های فقهی داشته است; و در نتیجه، در راستای تأکیدات فقهی، اعم از الزام و استحباب، افراط هایی صورت گرفته است، اما اصلاح آنها همزمان با تحمیل عرف جدید که همان رسوخ بلکه تحکّم اندیشه های جدید است، نشان از انحرافی دیگر است. وقتی قرار باشد ما فقه و شرع را با حقوق بشر که برخاسته از تفکر انسان گرایانه عصر جدید است ـ و البته بخشی از آن آزادی هایی است که ممکن است با اندیشه دینی نیز هماهنگ باشد ـ تطبیق دهیم، آن هم یک طرفه، یعنی شرع تابع حقوق بشر شود، باید انتظار یک فاجعه دینی را داشت.

ابزاری که برای این نگرش در فقه مورد استفاده قرار می گیرد، توسعه ای است که به نام عقل و احکام عقلایی انجام می شود. ارزشهای جدید غرب، نظام اجتماعی پذیرفته شده در غرب و عرفیات حاکم بر آن، که البته مبنایش مصلحت سنجیهای انسان جدید غربی و مناسبات تازه موجود در آن است، به عنوان اصول عقلایی مطرح می شود و بعد هم با اظهار اینکه مبنای این قبیل احکام بناء عقلاست، به عنوان احکامی برخاسته از شرع

اسلامی عرضه می شود.

مقصود از اقتضای عقل چیست؟ آیا مقصود از عقل، عقل جدید غربی است؟ عقلی که خود در طول یکصد سال گذشته، در هر یک یا دو دهه، بخش عمده ای از دیدگاه های خود را عوض کرده و به جای آنها دیدگاه های نوینی را عرضه می کند؟ طبیعی است که در طی چند دهه آینده نیز همین وضعیت ادامه داشته باشد; در آن صورت تکلیف شرع ما با این عقل متجدد نوگرای متحول که هر روز بنای عقلا را عوض می کند چیست؟ چنان که دکتر سید حسین نصر می نویسد: نقش زنان در خود غربِ یکصد سال پیش، یعنی در دهه آخر قرن سیزدهم / نوزدهم، با نقشی که زنان اینک در دهه آخر این قرن دارند، بسیار تفاوت داشته است; جهان اسلام چه تضمینی دارد که نظر ونگرش غرب در این زمینه در دهه آخر قرن بعد کاملا دیگرگون نشده باشد؟ منتقدان غربی در هر زمان تنها بر اساس مدهای رایج در غرب آن زمان از جامعه اسلامی انتقاد می کرده اند. و لذا نباید این انتقادات را جدی گرفت.

به هر روی، زمانی که یک محقق، اصل را بر پیروی از عقل غربی گذاشت و حکم شرع را از آن عقل استنباط کرد و با تأویلات یا به اصطلاح برداشت های جدید، آیه وحدیثی را موافق میل عقل غربی تفسیر کرد، نباید چیزی جز آشفتگی در احکام شرعی را انتظار داشت. این آشفتگی بنیان مذهبی جامعه ما را سست خواهد کرد و به مرور ساختار جامعه ما را به

امید آنکه به نوعی مشابهت با جامعه جدید غربی برسد دستخوش دگرگونی خواهد ساخت. اکنون شاهد آثار نفوذ آن فرهنگ در فزونی آمار طلاق هستیم.

تحریک جامعه زنان ما برای رسیدن به آنچه غرب بدان رسیده است، بدون آنکه در چارچوب فرهنگ دینی و عرفی ما باشد و بدون آنکه زنان در عمل و به طور طبیعی وبر پایه تربیت دینی به چنین احساسی رسیده باشند، کاری است که جز خسارت و زیان به همراه نخواهد شد. امروز با نفوذ فرهنگ بیگانه، روحیه زن مسلمان ایرانی را دگرگون کرده و او را به سرپیچی از شوهر تحریک می کنیم. طبعاً باید انتظار جدائی های بیشتری داشته باشیم که با سست کردن ارکان خانواده فراهم کرده ایم.

راه حل آن است که ما با تفکر در منابع خودی و با تکیه بر ساختار سنتی به اصلاح عرفیاتی بپردازیم که به احتمال محدودیت هایی را برای زنان ما ایجاد کرده است. درست همان طور که بسیاری از عرفیات ما ـ چه آنها که تحت تأثیر ارزشهای دینی بوجود آمده

ص: ۸۵

چه آنها که ناشی از برخی سنت های ریشه دارتر از لحاظ تاریخی بوده و مربوط به اقوام مختلف است ـ قابل احیا و استفاده بوده و می توان برای رواج آنها سرمایه گذاری کرد.

* * *

یک مشکل عمده ما در ارتباط بااندیشیدن در حوزه حقوقی مدنی، این است که حقوق دانان دانشگاهی ما با فرهنگی تربیت شده اند که مبنای آن آراء و آرمان های جدید است. زمانی که بحث از قانون و حقوق در این زمینه می شود، اساساً نسبتی میان بنیادهای فکری آنها با آراء و آرمان های دینی از انسان و جامعه و حقوق و ... ندارد. با وجود چنین وضعیتی به خوبی می توان حدس زد که چرا نویسنده ای که به مقایسه قوانین مربوط به حقوق خانواده پیش و پس از انقلاب اسلامی پرداخته، تنها چیزی که نظر ندارد، فقه اسلامی است. در مقاله یکی از این تحصیل کرده ها در انواع و اقسام مقایسه ها، کمترین اشاره ای به حقوق اسلامی، دست کم آن اندازه که همه مسلمانها در آنها مشترکند، نیامده است. در این قبیل موارد می توان به خوبی آثار دوگانگی در آموزشهای دینی و دنیوی را که از یکصد سال پیش در ایران ما از یکدیگر جدا شده دریافت. فضای آموزش های دنیوی که مبنا و ملاک را حقوق بشر جدید قرار داده و حقوق فردی و اجتماعی را منهای مصلحت های دینی و الهی مطرح می کند، چیزی جز تعارض با فرهنگ دینی را به همراه ندارد. بازگشت به فقه اسلامی در روزهای پس از انقلاب اسلامی، یک ارزش فرهنگی است; اصلاح آنچه که پیش از انقلاب در عدول از فقه اسلامی بوده، بازگشت به سیره دینی برگرفته از قرآن و حدیث است. این حکومت آرمانی دینی است بر مبنای حکومت امام علی(ع) که مهمترین هدفش از بین بردن مصلحت اندیشی های خلفای قبلی و احیای سیره نبوی بود. چنین حرکتی از نظر یک نویسنده نوگرای طرفدار اندیشه های غربی که راه رفته آنها را مهمترین آرمان خود می داند، اندیشه ای است ارتجاعی و متحجرانه وطبعاً مورد تمسخر. از دید این نویسنده، فقه اسلامی منبعث از **مذهب مردانه**ای است که به تحریک وی، زنان باید آن را مورد حمله قرار دهند و به انتظار روزی باشند که در حقوق خانواده در ایران «**زن را همسان مرد ارزشیابی**» کنند. اساساً بحث مقایسه این قبیل مسائل در منظر فقه اسلامی که می بایست متکی به نصوص دینی بوده و بر اساس حق تعریف شده

دینی باشد، کار نادرستی است. البته قبول چنین نگرشی برای یک روشنفکر، حتی برخی روشنفکران دینی هم دشوار و غیر قابل قبول است. در مواردی برای آنکه بحثشان

خالی از اشارت دینی نباشد با جسارت تمام می گویند: این قوانین ربطی به اسلام ندارد: «**و من با قاطعیت می گویم از اسلام نیست**». گو اینکه سالهاست در متون دینی تحقیق و تتبع کرده اند که چنین با قاطعیت سخن می گویند. اگر بقیه احکام صادره از ایشان نیز با همین قاطعیت باشد، تکلیف دین مردم روشن است.

* * *

در این میان تکلیف عرف با شرع را باید تا اندازه ای از یکدیگر تفکیک کرد. می دانیم که بحث تطابق عرف و شرع درست همانند عقل و شرع، در مباحث اصولی مورد توجه قرار گرفته است. در شرع، اعتنای به عرف توصیه شده است; اما به طور قطع معنای آن این نیست که اگر در جامعه، وضعیت فرهنگی و سیاسی خاص آن، به صورت عرف مقبول پذیرفته شد، حتی اگر مخالف با شرع و مبانی و مصالح دینی باشد، باید بدان تن در داد. در این موارد حکم شرع، مقدّم، و مقابله با عرف و اصلاح آن، اصلی پذیرفته شده است. روزگاری عرفِ ناهماهنگ با شرع، به اقتضای خصلت های منطقه ای، بر شرع غلبه کرده و حتی این احتمال را باید داد که بر ذهنیت کسانی از فقها یا دین شناسان تأثیر گذاشته است. تفکیک عرفیات ضد شرع به هر صورت امری لازم و پرهیز از دخالت دادن آنها در ارائه حکم برای یک فقیه امری ضروری است. متأسفانه امروزه درست عکس آن روزگار است. این بار عرفیات جدید است که جای عرفیات قدیم را گرفته و علی رغم تعارض میان برخی عرفیات جدید با شرع، روشنفکران عرف گرای جدید ما سعی در غلبه دادن آنها بر اندیشه های فقهی دارند.

یک محقق و نویسنده طرفدار حقوق غربی که یا در غرب تحصیل کرده یا در همین کشور و همان اندیشه ها را خوانده، بر آن نیست تا به تفاوت های بنیادینی که میان یک جامعه غیر دینی با جامعه دینی وجود دارد، بیندیشد. او در حد حقوق خانواده، به آرمان هایی می نگرد که در طی چند قرن و بیشتر چند دهه اخیر بر اساس حقوق طبیعی فرد و در برابر حقوق الهی قرار داده شده، برای انسان ارائه شده است. حتی بر آن نیست تا بفهمد در دنیای غرب که این حقوق برای زن یا مرد پذیرفته شده است، در ارتباط با آزادی های جنسی چه می گذرد. صرف نظر از آنکه در غرب شخصیت و حیثیت خانواده و طبعاً زن و مرد لجن مال می شود، اوضاع از هر جهت متفاوت با یک جامعه دینی است. توجه به این تفاوت، حتی از دید عقلانی، جدای از تقیّد به فقه دینی، می تواند در عدم

توصیه به رعایت آن نظام حقوقی در یک جامعه شرقی دینی مؤثر باشد. لازم است به یک مورد اشاره کنیم.

سالهاست در مطبوعات و نوشته های این قبیل نوگراها بحث ازدواج زودرس دختران مورد طعنه قرار گرفته و با لحنی دلسوزانه و در قالب دفاع از حقوق زن از آن سخن گفته می شود. بحث بر سر چیست؟ اولا بحث از بلوغ و ثانیاً بحث ازدواج دختر نابالغ با اذن ولیّ. مکرر گفته ایم که این مباحث در چارچوبه استدلالهای فقهی قابل تأمل است; اما مخالفت این

قبیل افراد از منظر دیگری است. آنچه مورد نظر ایشان است اینکه وقتی از قانون لزوم داشتن سن هیجده سال برای ازدواج زن سخن به میان می آید، از آن به عنوان یک قانون مترقی یاد کرده و سن پانزده سالگی یا نه سالگی مورد تمسخر قرار می گیرد. در این شرایط، باید دید در چه جامعه ای و با چه ساختاری به این مسأله نگریسته می شود. برای قرنها در دنیای اسلام و حتی غیر اسلام، هیچ کس چنین امری را نه قبیح می شمرد و نه مخالف عقل. احساس دنیای غرب جدید این است که برای تشکیل خانواده که لزوماً هم در خانواده بحث بر سر تأمین مسائل جنسی نیست، داشتن چنین سنّی لازم است. این وضعیت در دنیایی توصیه می شود که وضعیت آن از لحاظ آزادی های جنسی بویژه همجنس بازی برای افراد پانزده و حتی کمتر، فاجعه آمیز است. به این گزارش توجه کنید:

در پی بزرگترین راهپیمایی همجنس بازان که روز بیست و هشتم جولای در پاریس برگزار شد دولت جدید فرانسه حمایت خود را از حقوق اجتماعی، مالی و ارثی، برابر با آنچه که شریکهای زناشویی از آن بهره مند هستند اعلام کرد. چنین قانونی تقاضای اصلی حدود سیصد هزار شرکت کننده در راهپیمایی فوق الذکر بود ... طبق نظرسنجیها، اکنون دوسوم فرانسویها فکر می کنند که همجنس بازان باید از همان حقوق برخوردار باشند که زوجهای ازدواج کرده هستند ... در فرانسه همجنس بازی به شرط رضایت، بین افراد بالای ۱۵ سال قانونی است ... وزیر دادگستری فرانسه، الیزابت گوئیگو، خواهان حقوق بیشتری برای همجنس بازان است ... متداولترین همجنس بازی شانزده سالگی است. اما در فرانسه و دانمارک و سوئد ۱۵ سالگی است ... پیش رس ترین همجنس بازی از نظر معیارهای قانونی در اسپانیا است که همجنس بازان می توانند در سن دوازده سالگی بطور مستقیم و غیر مستقیم با هم رابطه داشته باشند.

ص: ۸۸

این تازه گوشه ای از جنایت های دنیای جدید است. آن هم در سن دوازده سالگی و حداکثر شانزده سالگی. چگونه است که یک غربی سن ازدواج را هیجده می داند; اما به پسر دوازده سال اجازه چنین کاری را می دهد؟ در غرب آزادی جنسی در هر شکل و صورت تنها به یک رضایت بستگی دارد و در برابر، کمترین تقیّدی جز در موارد معدود دیده نمی شود. در یک جامعه دینی این قبیل آزادی ها نه با رضایت و نه بی رضایت روا شمرده نمی شود، بلکه این دست مسائل تحت ضابطه هایی است که هدف آنها حراست از روح و روان دینی و الهی افراد است. بحث بر سر ضابطه هایی است که چارچوبه خانواده و فرزند و حلال زادگی را حفظ کند.

یک بار نشده است که این نوگراها که محو حقوق غربی اند، از این که غرب به طور کامل به همجنس گرایی اعتقاد دارد، انتقاد کنند. البته اگر قرار باشد از منظر دینی به مسأله همجنس بازی نگریسته نشود، چه بسا دیر یا زود برخی از همین نوگراها از این مسأله نیز به عنوان حق طبیعی فرد دفاع کنند!

در مسأله چند همسری و تک همسری نیز وضعیت چنین است. زمانی که تک همسری به عنوان یک حق مطرح می شود و منشأ آن هم درک غربی است، باید توجه به محیط و شرایط نیز داشت. در کشورهای غربی می توان آزادی های جنسی را در حد افراط ملاحظه کرد. هزاران زن بی شخصیت در هر شهر و منطقه، فحشاء را به عنوان یک شغل پذیرفته اند و تمدن جدید و نظام حقوقی غرب و مطبوعات هم از آن دفاع می کند. در ژاپن، در هر کیوسک تلفن در مناطق ویژه، صدها

دفترچه راهنما برای این قبیل افراد وجود دارد که قانون مدافع آنهاست. در چنین جامعه ای که آزادی های جنسی را در این حد پذیرفته، در مقایسه با یک جامعه دینی، چگونه می توان از حقوق خانواده همسان میان غرب و شرق سخن گفت. چطور است که حقوق بشر از این هزاران زنی که بسیاری شوهر رسمی نیز دارند، دفاع نمی کند؟ تنها دل به این خوش داشته که این مرد یا آن زن در محضر رسمی، در شهرداری و در کلیسا، تنها به داشتن یک همسر شناخته شده است!

اساساً برخی نوگراهای ما که اندیشه های وارداتی را تبلیغ می کنند، یا از اساس به این قبیل واقعیات بی توجه اند، یا در انتظار روزی هستند تا اجازه یابند از حقوق فردی جدید که در غرب برای آزادی های جنسی و همجنس گرایی داده می شود، دفاع کنند. فقط می ماند که روشنفکران مدعی دینداری یک توجیه برای آن بیابند! بدون تردید اسلام چند

ص: ۸۹

همسری را پذیرفته و این نص آیه قرآن است. و همان طور که قرآن فرموده هیچ کس از زن و مرد حق آن را ندارد، وقتی خدا و رسول حکمی کردند، از خود مطلبی در برابر حکم و حق الهی عنوان کند. این حقی است الهی و تعریف شده. مسامحه در ابراز آن، ارائه تأویلات و برداشت های نادرست و مخالفت با آن و هرگونه عقب نشینی در برابر این قبیل احکام، از یک مسلمان ساده چه رسد به فقیه و متدین پذیرفتنی نیست. در چنین مواردی که نصوص دینی به صراحت از حقی و حکمی سخن گفته، برداشت های عقل گرایانه که از قضا زمانی است و مکانی و برگرفته از فشار فرهنگی ناشی از غرب، هیچ گونه ارزشی ندارد. گذشت که غرب تا چند دهه قبل چیزی می گفت، اکنون چیز دیگری و آینده هم نامعلوم. چشم داشت به دستاورهای عصر جدید در این زمینه، کاری عبث و بیهوده است.

توصیه ما به زن مسلمان این است که حقوق خود را بر اساس آنچه که از متن دین است برگیرد. تردیدی نیست که احکام فقهی بر اساس مبانی اجتهادی در معرض تغییر است; اما نباید این برای بی اعتنایی به احکام موجود که توسط فقها و علمای متدین و معتقد به نصوص دینی صادر می شود، بهانه شود. ملاک در شناخت این احکام، درک متخصصان دیندار یعنی مراجع دینی است نه کار برخی روشنفکران مدعی دینداری که الگو و آرمانشان دنیای غرب است.

زنِ مسلمانِ معتقد باید بداند که حقوق او تنها در پرتو تعریف دینی آن حقوق، معتبر و ارزشمند است. چنان که صلاح و سداد او در دنیا و آخرت چنین است. او باید برای حفظ شخصیت خود از این اصول دفاع کند و به نداهای تحریک کننده و خانمان براندازی که زن غربی، بلکه انسان غربی را لجن مال کرده و اکنون به سراغ او آمده، گوش ندهد. اگر زن مسلمان در شرایطی خاص، مشکلی مانند محدودیت در چارچوبه اجازه شوهر را داشته باشد، زن غربی در همان حال، در معرض دهها نوع فساد و فحشای رسمی از ناحیه خود و شوهرش قرار دارد که در هر صورت قانون از آن دفاع می کند. گزارش هایی که نشان می دهد قریب پنجاه درصد از فرزندان متولد شده در فرانسه نامشروع بوده و غالباً پدر شناخته شده ای ندارند، حکایت از این فاجعه دارد. آیا این دو مشکل قابل مقایسه است؟ مسأله حجاب زن و شوهر نیز در حد تعریف شده شرعی به همین صورت است.

ص: ۹۰

توصیه ما آن است، زنان ما با ایجاد تشکّل های اسلامی از حقوق حقه اسلامی خود در برابر مدعیان احقاق حقوق زن که تمایل به رها کردن زن از قید احکام مذهبی دارند دفاع کنند. ما نیازمند یک تشکل قوی از سوی زنان برای حفظ حقوق اسلامی آنها هستیم. اگر تلاشی نکنند باید در انتظار تغییر و تحولاتی باشند که در اثر فشار فرهنگی برخی روشنفکران در کشورشان پدید آمده و اگر نه آنها را، یقیناً نسل بعدی و بعدتر را تحت تأثیر قرار خواهد داد. متأسفانه آثار این مسأله را می بینیم و از زن مسلمان انتظار آن را داریم تا به طور جدی وارد صحنه شده و از حق و حیثیتی که خدا بدو عنایت کرده دفاع کند. زن مسلمان باید به دنبال «**فلاح**» و «**رستگاری**» خود باشد نه چیز موهومی به نام «**آزادی غربی**» که پیش از هر چیز و بیش از هر چیز شخصیت او را از میان خواهد برد. اگر کسی گمان می کند که نگاه نویسنده این مقاله نگاهی تحقیرآمیز به زن است، بداند که در اشتباه محض است. آنچه از دید نویسنده اهمیت دارد رعایت حرمت فقه و چارچوبه نگاه دین به زن مسلمان است. اگر قرار باشد زن مسلمان از دید قرآن و سنت تعریف شود، خواهیم دید که حرمت متناسب با شخصیت خود را داراست. این مطلبی است که مقاله حاضر در صدد بیان آن نیست. برای انسان مسلمان، مهم «**فلاح و رستگاری**» است که زن و مرد مسلمان در برابر آن مساویند و هیچ کس را بر دیگری برتری نیست نه «**آزادی موهومی**» که هر روز به نوعی تعریف می شود و پایه دینی ندارد.

❊ . ❊ . ❊

ص: ۹۱